

بررسی جامعه‌شناختی مدیر مدرسه

نعمت‌الله فاضلی

مقدمه:

جلال آل احمد بی‌آنکه مدارج تحصیلی آکادمیک در یکی از رشته‌های دانشگاه علوم اجتماعی را طی کند و صاحب مدرک خاصی در جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و... باشد، در قالب آثار ادبی تئوریهای اجتماعی دربارهٔ جامعه ایران وضع کرد. همچنین بی‌آنکه در زمینه مردم‌شناسی تحصیل کند، تحقیقات وسیعی دربارهٔ فرهنگ ایران انجام داد و تکنیک‌هایی نگاشت. او از جمله نویسندگانی است که مطالب مختلف در زمینه تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی، دین، اقتصاد و سیاست را در قالب «هنر» عرضه می‌کرد. تحلیل رمانها و داستانهای آل‌احمد نشان می‌دهد که نویسنده به معنی انحصار کلمه به کمک «روش مشاهده، همراه با مشارکت» که یکی از عمده‌ترین روشهای مردم‌شناسی است، مواد مورد نیاز داستانهای خود را فراهم می‌کرد.

ذوق و استعداد هنری و آشنایی او با روشهای مردم‌شناسی به آل‌احمد این امکان را می‌دهد که به نحوی شایسته «واقعیت اجتماعی» را توصیف کند، و اگر با ژدائف هم‌رای باشیم که: «میزان وفاداری اثر در بازنمایی واقعیت با تمام پیچیدگی آن نخستین معیار اثر هنری است»، آثار آل‌احمد نمرهٔ بالایی از نظر این معیار به دست آورده‌اند. همین امر آثار او را موضوعی برای بررسیهای جامعه‌شناختی قرار می‌دهد.

قبل از آنکه تیغ جراحی جامعه‌شناسی را در کالبد داستان «مدیر مدرسه» که موضوع این رساله است به کار اندازیم لازم می‌دانم، پیش شرطهای بررسی جامعه‌شناسانه آثار هنری آل‌احمد را توضیح دهم تا گستره و محدودهٔ چنین پژوهش بهتر معلوم شود.

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بیان کند.

عدم توجه به این نکته، برخی تحلیلگران آثار آلاحمد را به گمراهی کشانده است. جمشید ایرانیان در واقعیت اجتماعی و جهان داستان از اینکه آلاحمد نتوانسته تاثیر ساختار مادی و شیوه تولید جامعه را بر نظام آموزش و پرورش، توضیح دهد انتقاد می‌کند، گویی که آلاحمد در هنگام تحریر مدیر مدرسه کارل مارکس جامعه‌شناس است که می‌خواهد کاپیتال را بنویسد!

سوم: شناخت و تحلیل محتوای آثار آلاحمد در گرو درک هدفهایی است که او برای آگاهی بخشیدن، متقاعد کردن و متأثر ساختن جامعه دنبال می‌کرد. همچنانکه خاتم دانشور همسر آلاحمد می‌گوید:

«به نظر من جلال، بیشتر یک نویسنده سیاسی بود و عقاید سیاسی‌اش را زبان قهرمانهایش در کسوت قصه و رمان بازگو می‌کرد.»^۲ بنابراین، جهت‌گیری او در برابر نظام سیاسی حاکم نقش اساسی در تحلیل داستانهایش دارد و باید اهداف سیاسی جلال در زندگی هنری و ادبی‌اش را شناخت.

خلاصه داستان

مدیر مدرسه در سال ۱۳۳۷ یعنی یک دهه قبل از غرورگی انتشار می‌یابد. این اثر را یکی از دو اثر ماندگار آلاحمد معرفی کرده‌اند.^۱ داستان ماجرای ساده دارد، آموزگاری پس از ده سال درس دادن، از معلمی مترجر شده تصمیم می‌گیرد «مدیر» شود؛ «از معلمی هم اقم نشسته بود. ده سال الفه ب درس دادن و قیافه‌های بهتره بچه‌های مردم برای مزخرفترین چرندی که

نخست آن که هر اثر هنری «زبان هنری» خاص خود را دارد. برداشتهای جامعه‌شناختی از یک اثر هنری و تجزیه و تحلیل آن برپایه یک «زبان علمی» خاص - که مفاهیم ویژه آن علم، این زبان را می‌سازند - هرگز ما را قادر به درک زیباشناختی و معنایی تام آن اثر نمی‌کند، بلکه تنها برای بررسی از سوالانی که فی‌الاولی آن اثر نهاده‌ایم پاسخهایی می‌بایم؛ بنابراین اثر هنری جنبه چاره‌جوی اثرگذاری هنری خود را در این‌گونه تحلیل باز نمی‌نماید و تعالی هنر بنا بر این ابزار رازگشایی نمی‌شود. به قول آرتولد هاورز: «خوبی و تعالی هنر را به آسانی نمی‌توان تعریف کرد؛ زیرا در جامعه‌شناسی معادلی برای آن وجود ندارد... حداکثر کاری که جامعه‌شناسی می‌تواند بکند، تبیین منشا واقعی نگرش خاص به زندگی است که در یک اثر هنری تجلی می‌کند.»^۳

دوم: منطق داستان‌نویسی او به منظور شکلی منطق هنر یا منطق جامعه‌شناس و یا منطق علم متفاوت است. جامعه‌شناسان موظف است به عنوان دانشمند، پدیده‌ها و امور را عینی، دقیق و به نحو تجربی تبیین و توصیف کند؛ به همین دلیل ناگزیر از به کار بردن مفاهیم استاندارد شده و پیروی از روشهای علمی می‌باشد. درحالی‌که هنرمند اساساً در پی رهایی از همه این‌گونه استانداردهاست تا بتواند به اوج قله‌های خلاقیت هنری نزدیک شود. منطق جامعه‌شناس خشک و انعطاف‌ناپذیر است و در پی سنجش و اندازه‌گیری و عقلانی کردن پدیده‌هاست. درحالی‌که منطق هنرمند از این روحیه جداست. بنابراین نقد جامعه‌شناختی یک اثر هنری از دید هنرمند همیشه ناقص است و هیچ‌گاه جامعه‌شناس نمی‌تواند ادعا کند که توانسته آخرین سخن را در کشف معانی و منطق هنرمند

فکر می‌کنم که در این کتاب، آلاحمد به روشی بسیار ساده و روان به بیان این مفاهیم پرداخته است. او در این کتاب، به بررسی و تحلیل آثار خود و آثار دیگران پرداخته و به بیان این نکته پرداخته است که هر اثر هنری دارای یک زبان علمی خاص است. این زبان علمی، مفاهیم ویژه آن علم را می‌سازد و ما را قادر به درک زیباشناختی و معنایی تام آن اثر نمی‌کند. بنابراین، جهت‌گیری او در برابر نظام سیاسی حاکم نقش اساسی در تحلیل داستانهایش دارد و باید اهداف سیاسی جلال در زندگی هنری و ادبی‌اش را شناخت.



می‌گویی... دیدم دارم خسر می‌شوم. گفتم مدیر بشوم. این بود که راه افتادم. رفتم و از اهلس پرسیدم از یک کارچاق کن. دستم را توی دست کارگزینی گذاشت و قول و قرار، و طرفین خوش و خرم...» و عاقبت روزی رئیس فرهنگ او را مدیر مدرسه می‌کند: «... و بعد با ماشین خودش مرا به مدرسه رساند و گفت زنگ او را زودتر از موعد زدند و در حضور معلمها و ناظم نطق غرایب در خصایل مدیر جدید - که من باشم - کرد و بعد هم مرا گذاشت و رفت... دیگر حسایی مدیر مدرسه شده بودم.»

در قسمتهای بعد ناظم و معلمین و ساختمان مدرسه را ترسیم می‌کند: «معلم کلاس اول باریکه‌ای سیاه و سوخته بود. با تعریشی و سر ماشین کرده‌ای و یخه‌سته، بی‌کراوات، شیشه میرزابنویسهای دم‌پستخانه. حتی نوکر باب می‌نمود. ساکت بود و حق هم داشت... معلم کلاس دوم کوتاه و خپله بود و جای حرف زدن جیب می‌زد...» و بعد معرفی مدرسه و دانش‌آموزان که دوپست و سی و پنج تا دانش‌آموز دارد و الی آخر. ادامه داستان تصاویری از زندگی مدیر در مدرسه‌ای در حاشیه شهر است. درونمایه اصلی اثر، فاقد هرگونه طرح و توطئه و ماجراجویی است. هر روز صبح که زندگی جدید مدیر، معلمین و دانش‌آموزان در مدرسه با صدای زنگ آغاز می‌شود، فصل جدیدی از کتاب نیز تحریر می‌شود. شبیه یک سفرنامه، که اگر سیاح بخواند واقعه‌نگاری کند، ضرورتاً نباید داستانی را به هم بیافشد، مگر آنکه بر سبیل اتفاق واقعه‌ای داستانی، سراسر سفرنامه را بیوشاند. مدیر مدرسه نیز بسادداشتنهای روزانه یک مدیر است که جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سیاست جامعه را می‌فاند با دید یک منتقد اجتماعی به تعاشای امور از پشت پنجره دفتر مدرسه نشسته است.

مدیر کمبودها، مشکلات، نساپراپریها، بی‌عدالتی، تضاد و ناهمگونی فرهنگی، فقر و... را در مدرسه و محیط پیرامون آن می‌بیند، چون یک قهرمان بر اصلاح امور کمر همت می‌بندد، می‌خواهد نشان دهد که آیا با یک گل بهار می‌شود؟ و آیا می‌توان در شوره‌زار تباهی گل رویاند؟

در پایان سال تحصیلی، مدیر علی‌رغم کوششهای سرسختانه‌ای که برای اصلاح فرهنگ و جامعه می‌کند بدین نتیجه می‌رسد: «جایی‌ام را که خوردم روی همان کاغذهای نشاندار دادگسری استفتانامه‌ام را نوشتم و به نام هم‌کلاسی پخته‌ام، که تازه رئیس فرهنگ شده بود، دم در، پست

کردم»

در ضمن سال تحصیلی ماجراهایی رخ می‌دهد که برخی از آنها به یک داستان کوتاه می‌مانند. ماجرای تصادف معلم کلاس چهار با ماشین یک آمریکایی، یا شکایت یکی از اولیای دانش‌آموزان از مشاهده عکسهای لخت عور زنان در دست فرزندش، به گونه‌ای توصیف شده‌اند که بی‌شبهت به یک داستان کوتاه نیستند. خلاصه کتاب در یک عبارت این است: آلبومی از تابلوها و تصاویر اجتماعی و فرهنگی که نویسنده توانا تر از یک نقاش آنها را برای خواننده نقاشی کرده است. تنها وجه اشتراک این عکسها، بیماریها، مشکلات و نابسامانیهای است که آموزش و پرورش و جامعه ایران در دهه ۱۳۳۰ درگیر آن است و بس.

ویژگیهای داستان

الف. مدیر مدرسه از لحاظ رمان

این داستان بر مبنای تعریفی که «ولپام هرلیت» منتقد و نویسنده انگلیسی از رمان داده است یک رمان تمام‌عیار است: «رمان داستانی است که بر اساس تقلیدی نزدیک به واقعیت، از آدمی و عادات و حالات بشری نوشته شده باشد و به نحوی از آنجا شالوده جامعه را درخود تصویر و منعکس کند.»

از نظر جایگاه آن در بین انواع رمانها، بر اساس طبقه‌بندی میرصادقی، مدیر مدرسه رمانی مرکب از چندین نوع رمان می‌باشد. رمانها از لحاظ محتوی در چهار دسته قرار می‌گیرند:

۱. رمان پیکارسیک *Picaresque Novel*

۲. رمان گوتیک *Gothic Novel*

۳. رمان تاریخی *Historical Novel*

۴. رمان رمانتی *Therise Novel*

نوع اخیر عبارت است از رمانهایی که مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی را محور کار خود قرار داده و دارای خصصت اصلاح‌طلبی هستند. این‌گونه رمانها بر دو نوع است:

۱. رمان جامعه‌شناختی (اجتماعی): این نوع عمدتاً بر اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی و فرهنگی متمرکز است که در واقع نوعی رمان اجتماعی - انتقادی است. کلیه عموتوم (اثر، هریت پیچراستو)، خوشه‌های خشم (اثر، جان اشتاین‌بک) از این نوع رمانهاست

۲. رمان سیاسی: این نوع به رمانی برمی‌گردد که جنبه‌های سیاسی، از عناصر و اجزای اساسی آن به‌شمار می‌رود و مستقیماً با جنبه‌های معینی از

زندگی سیاسی سروکار دارد. مثل رمان عصر نامطلوب (اثر رژه دیره نویسنده فرانسوی).^۷

چنانکه در بخش «تحلیل محتوایی مدیر مدرسه» خواهیم دید، مدیر مدرسه رمانی رسالتی است که آمیزه این دو رمان جامعه‌شناختی و سیاسی - را در خود دارد.

مدیر مدرسه رمان سیاسی است؛ زیرا نویسنده آشکارا از سیاستهای فرهنگی و اقتصادی حاکم انتقاد می‌کند، وابستگی نظام شاهنشاهی به آمریکا را به تمسخر می‌گیرد و علناً رهبری مملکت را نالایق اعلام می‌کند. همچنین رمان جامعه‌شناختی است؛ از آن‌رو که نه تنها مدرسه و آموزش و پرورش بلکه کل جامعه را زیر ذره‌بین انتقادی قرار می‌دهد.

ب. واقع‌گرایی در مدیر مدرسه

رنالیم را اگر آن‌گونه که امیل زولا در اثر معروف خود ژرمانال تعریف کرده و بدان نام «رمان طبیعی» داده است، بپذیریم، مدیر مدرسه یک رمان رئالیستی و یا رمان طبیعی نام می‌باشد: «یک رمان طبیعی یعنی، یک کنکاش در طبیعت موجودات و اشیا. هرگز رمان طبیعی خود را درگیر ریزه‌کاریهای یک داستان اختراعی، که با قواعد خاصی بافته شده، نمی‌کند. تخیل، دیگر جایی ندارد، نقشه‌کشی برای رمان‌نویس مطرح نیست؛ زیرا وی نه در نحوه جریان داستانش نگرانی دارد و نه در پی نهفتن اسرار مگوست که در آست و نه در نتیجه‌نهایی کارش مشکلی دارد. مقصودم این است که وی در جریان کار دخالتی نمی‌کند تا چیزی را حذف و یا برحقیقت امر بیافزاید، وی نمی‌بایست لباس را برای یک قواره فرسی ببرد. نقطه آغاز این است که طبیعت (و عالم واقع) کافی است. باید آن را همان‌طور که هست بپذیرید، بدون هیچ تلاشی برای اضافه یا کم کردن از آن. طبیعت به اندازه کافی عظیم و شگرف است، به اندازه کافی زیباست که هم سرآغاز باشد و هم وسط و هم پایان! به جای اینکه شما داستان تهورآمیزی را تخیل کنید و آن را پیچیده نمایید و نتایج صحنه‌ها را مرتب، یکی پس از دیگری ببینید به نحوی که هر صحنه شما را به صحنه بعدی هدایت کند، خیلی راحت زندگی یک فرد یا یک گروه از افراد را مطالعه کرده آن را با امانت تصویر کنید. مسلم نتیجه کار یک گزارش است و نه هیچ چیز اضافه‌تر از آن، اما روح آن یک ملاحظه دقیق است، یک تعمق و تحلیل در ژرفای امور و ارتباط منطقی حقایق است.»^۸

از آن جهت عبارت طولانی زولا را آوردم که

توصیفی گویا از چگونگی مدیر مدرسه هم می تواند باشد.

در مدیر مدرسه، عالم واقع و واقعیت اجتماعی، طبیعتی است که آلاحمد آن را توضیح می دهد. این نوع رمان از دیدگاه برخی منتقدین ادبی و جامعه‌شناسان هنری بالاترین درجه موفقیت در هنر تلقی می شود. «آرزوی هر نویسنده بزرگ این بوده که واقعیت را به شکلی هنری بازسازی کند. وفاداری نسبت به واقعیت، کوشش بی دریغ برای ارائه واقعیت به وجهی درست و قابل فهم، اینهاست ملاک بزرگی آثار ادبی هر نویسنده بزرگ»^{۱۰} اما واقعگرایی و طبیعتگرایی آلاحمد تفاوتی ریشه‌ای با آنچه امیل زولا معتقد است دارد. زولا می گوید: رمان نویس صرفاً یک خبرنگار است که از قضاوت یا نتیجه گیری قاطعانه منع شده است؛ نقش یک عالم آگاه این است که حقایق را آشکار کند، تا آخر تحلیل پیش رود بدون اینکه دست به ترکیب بزند، بنابراین تنها قواعد کلی‌ای که می تواند بیان کند از این قبیل است که: آزمایشهایی که در چنین شرایطی انجام شود نتایجی را خواهد داشت و همین جا متوقف می شود؛ زیرا اگر او بخواهد درای پدیده برده وارد مقوله فرضیات می شود و ما دیگر با احتمالات سروکار داریم نه علم؛ عیناً مانند عالم حقیقی، رمان نویس باید همواره خود را در حقایقی که معلوم شده‌اند محصور نماید...^{۱۱}

امسا آلاحمد دارای رسالت روشنفکری و جهت‌گیری سیاسی خاصی است او در راستای مبارزه سیاسی و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه‌اش رمان می نویسد. برای او واقعیتها برپایه فرضیه‌ها و یا نظریه‌های سیاسی و اجتماعی که در پی اثبات آن هست، گزینش شده و بعد عیناً شیبه دوربین فیلمبرداری، تصویربرداری می شوند.

واقعگرایی آلاحمد از نوع تعریفی است که جورج لوکاج و هنری جیمز از رمان رئالیستی عرضه کرده‌اند: نگاه لوکاج متوجه واقعیت است، به واقعیتی انضمامی و روزمره، و هنرمند کسی را می داند که این واقعیت را «اندیشه شده» در اثرش منعکس می کند.^{۱۲}

و به قول هنری جیمز که می گوید: رمان نویس اطلاعات زندگی اجتماعی را تحلیل و بعد تفسیر می کند و سعی می کند که خصیصه‌های ضروری آن را مشخص سازد تا در هنگام نوشتن بتواند آنها را به خوبی منتقل کند.^{۱۳}

بنابر آنچه گفتیم مدیر مدرسه رمان واقعگرایی تفسیری است نه رمان طبیعتگرایی توصیفی زولا. ج. زاویه دید در مدیر مدرسه

از نظر «زاویه دید»، رمانها را به دو گونه تقسیم می کنند، یکی به زمانی برمی گردد که از زاویه دید سوم شخص به سیر وقایع داستان نگریسته می شود، اغلب شاهکارهای رمان نویسی جهان به این شیوه و برپایه زاویه دید شخصیت‌های گوناگون نوشته می شود. دوم به زمانی اشاره دارد که در واقع نویسنده راوی آن محسوب می شود و به اصطلاح از زاویه دید اول شخص «من» استناد شده است. مثل رمان در جستجوی نان اثر ماکسیم گورگی. یا داستانی از گونه طاعون کامو، دنیای فتنه‌گد جدید هاکسلی^{۱۴} و قطعه حیوانات جورج اورول. این نویسندگان آدمهای داستانی و فراروند داستان را طوری برمیگزینند، که در راه اثبات اندیشه‌های آنها حرکت کنند، و در آخر همان چیزی را بگویند که نویسنده می‌خواسته است بگوید.^{۱۵}

«مدیر» در مدیر مدرسه، آلاحمد است، در همه‌جا شخصیتها، احساسات، افکار و اندیشه‌ها مبین نقطه‌نظرها و ویژگیهای شخصیتی اوست. همه‌جا صدای یک اندیشه‌طین انداخته است، اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه، تقاضای سیاسی و سستی مؤلف. حتی دردها و ناكامیهای شخصی او نیز در شخصیت مدیر منعکس است. می‌دانیم که جلال از داشتن فرزند محروم بوده، آرزوی داشتن آن از زبان مدیر این گونه است:

«فقط یادم است اشاره‌ایی به این کردم که مدیر خیلی دلش می‌خواست یکی از شما را به جای فرزند داشته باشد و...»^{۱۶}

انتقادات مدیر به آموزش و پرورش و فرهنگ جامعه همان نقدهایی است که چندسال بعد آنها را گاهی با همان انشا در غریزدگی می‌نویسد. در اینجا می‌بینیم که چگونگی قهرمان مدیر مدرسه مؤلف غریزدگی و چنانکه ایرانیان هم گفته است: «در مدیر مدرسه نویسنده خود به راستی مدیر است. این یک تلمیح زندگی‌نامه اوست»^{۱۷}

تحلیل محتوایی مدیر مدرسه

مدیر مدرسه را باید از دو جهت تحلیل کرد؛ یکی نگاه عام آلاحمد به کل فرهنگ ایران و کجیا و کاستی‌هایی که در آن می‌دید، دیگر نگاه خاص او به مدرسه و مشکلات آموزش و پرورش. اینکه مسائل عمومی جامعه در کنار مسائل خاص آموزش و پرورش قرار می‌گیرند ناشی از پیوند هستی‌شناختی است که میان بخشهای مختلف نظام اجتماعی وجود دارد و آلاحمد هر یک از این بخشها را توصیف می‌کند؛

اما به رابطه زیرینا و روینا اعتقاد ندارد، و به همین دلیل، در یک تحلیل ماده گرایانه، او تنها عارضه‌ها را دیده است؛ زیرا در این پیش جز اقتصاد و شیوه تولید همه چیز حکم معلول و عارضه را دارد. به این انتقاد توجه کنیم: «چون آلاحمد مسئله‌ها را در وابستگی رویاروی آنها نمی‌بیند، گمان می‌کند که دشواری اساس آموزش ما نداشتن یک برنامه‌ریزی جدی است. و چون آموزش کنونی کوشش بیهوده است باید آن را دگرگون کرد. حقیقت چیست؟ چرا در این زمینه ما ننگبان قبر متهای قدیمی هستیم؟ چرا دستگاه آموزش جز کارمند نمی‌پرورد؟ پاسخ درست وارونه آن چیزی است که آلاحمد می‌پندارد. اگر دستگاه آموزش نارساست از این رو است که برپایه‌های مادی نارسا پافته شده است»^{۱۸} آلاحمد علت را در وابستگی به غرب و ناتوانی نظام سیاسی می‌دید و ایرانیان به تبع مارکس در شیوه‌های تولید و پایه‌های مادی، هر دو بخشی از واقعیت را دیده‌اند. هر چند تاثیر عوامل اقتصادی بر آموزش نکته‌ایی نیست که جلال از آن غافل بوده باشد: «از راه که می‌رسیدند دور بخسارها جمع می‌شدند و گیوه‌هاشان را خشک می‌کردند. عده‌ای هم ناهار می‌ماندند. و خیلی زود فهمیدم که ظهر در مدرسه ماندن هم مسئله کفش بود. هر که داشت نمی‌ماند. این قاعده در مورد معلمها هم صدق می‌کرد... پیش از اینها مزخرفات زیادی خوانده بودم درباره اینکه قوام تعلیم و تربیت به چه چیزها است. به معلم یا به تخته پاکن یا به مستراح مرتب یا به هزار چیز دیگر... اما اینجا به صورتی ساده و بدوی قوام فرهنگ به کفش بود»^{۱۹}

جامعه از دریچه مدرسه

در مدرسه تئیک آلاحمد ننه‌تها دانش‌آموزان و معلمین، بلکه کلیه افراد جامعه با ویژگیهای خاص فرهنگی و اجتماعی شان حضور دارند، مدرسه و تک‌تک عناصر آن بهانه‌ای است در دست نویسنده رمان، تا از آنها نمادی برای توضیح و تفسیر مسائل اجتماعی بسازد.

آلاحمد «بویایها، تضادها و کاستیها... کوتاه سخن جنبه‌های گوناگون جامعه را در این داستان کوچک گرد می‌آورد»^{۲۰} و از مرز طرح مشکل پرورشی یک مدرسه فراتر می‌رود، و به کل جامعه تعمیم پیدا می‌کند... گاهی فراتر از مرزهای ایران، نظام استعماری حاکم بر جامعه جهانی و دگرگونی چهره استعمار و استعمارگر را به تصویر می‌کشد:

«کلاس دوم بغل دفتر بود... و دیوار روبرو پوشیده از عکس... و دیوار سمت راست پوشیده از یک نقشه بزرگ آسیا... هر تکه از پایین نقشه به رنگی. مجموعه رنگهای موجود. مثل برفچه‌های چل تکه. و هر بند انگشتی با سرحدات مشخصی به علامت استقلال مملکتی با قشون و نشان و سکه و تمبر و هارت و هورت و بگیری و بپنده هر کدام در دست امیری باخانی یا شیخی که با خانواده‌اش یا قبیله‌اش آنجا را به سمت شاهراه آزادی و آبادی رهبری می‌کند! یاد آن ایام افتادم که خودم همین مراحل را می‌گذراندم و نقشه می‌کشیدم. دیدم واقعاً چه راحت بودیم ما بچه‌های بیست سی سال پیش. حتی جهان نما که می‌کشیدم برای تمام آسیا و آفریقا و استرالیا به دو سه رنگ بیشتر احتیاج نداشتیم. قهوه‌ای را برای انگلیس به کار می‌بردیم با نصف آسیا و آفریقا و صورتی را برای فرانسه با نصف دیگر دنیا و سبز یا نم‌دائم آبی را برای هلند و آن چندتای دیگر و...»^{۱۱}

بهر از این نمی‌توان پیوندهای بنیادی جهان استعمارزده را توصیف کرد. استعمار نو با سلاح ریز کردن کشورها به صورت جزیره‌هایی پراکنده با سکه، پرچم، تمبر و هارت و هورت! و بعد در مجموعه روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین‌المللی، «دنیای دونیمه‌ای»، نیمی به رنگ قهوه‌ای برای ابرقدرت اول و نیمی به رنگ دیگر برای ابرقدرت دوم. می‌بینیم که چگونه آ‌احمد بر در و دیوار مدرسه نقش استعمار و جای پای استعمارگران را می‌بیند. این عبارتهای مدیر مدرسه در غریزدگی یک نظریه است: «این روزها دیگر ملت‌ها و زبانها و نژادها اگر نه تنها ملعب‌های در دست شرق‌شناسان(۱)... دست‌کم مسائل آزمایشگاهی‌اند برای علما و دانشمندان و محققان... و گر نه کدام مرز و سامانی را می‌شناسید که در مقابل پیسی‌کولا نفوذناپذیر باشد؟ یا در مقابل قاپاقچیهای هرویین؟ و یا در مقابل شرق‌شناسان مشکوک که دلاهای رسمی استعمارند؟... و امروز که فرانسه و انگلیس رفته‌اند و دولت‌های مستقل آفریقایی به راه افتاده‌اند هر یک مرز ممالک خود را درست بر همان قطعاتی گذاشته‌اند که حدود مستعمرات فلان دولت خارجی بوده...»^{۱۲}

شرایطی که آ‌احمد در آن مدیر مدرسه را تحریر نموده، جامعه‌ای است دارای ویژگیهای زیر:

۱. توسعه نظام سرمایه‌داری وابسته
۲. فروریزی نظام سنی اریاب و رعیتی و

شکل‌گیری طبقه خرده مالک در روستا.
۳. رشد فزاینده شهرنشینی و تخلیه روستاها (در نتیجه مهاجرت روستاییان به شهر)
۴. مدرنیزاسیون و صنعتی شدن (ورود محصولات صنعتی به کشور)
۵. ناهمگونی و تضاد فرهنگی در ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه شهری
۶. اقتصادی متکی بر پول نقد

۷. توسعه نظام اداری نوین و نیاز به نیروی انسانی تأمین‌کننده کادر اداری
۸. «واپس ماندگی فرهنگی» بین توسعه صنعت، مدرنیزاسیون، عقاید و باورهای سنتی! به عبارتی میان فرهنگ جدید و فرهنگ سنتی در مدیر مدرسه این ویژگیها هر یک در یک یا چند تابلو به نمایش گذارده شده‌اند و گاهی عوارض این ناسامانیها را ترسیم می‌کند. نابرابری اقتصادی و بی‌عدالتی اجتماعی^{۱۳}، فقر فراگیر^{۱۴}، کارمندسالاری^{۱۵}، کساغذبازی^{۱۶}، رشوه و قانون‌شکنی^{۱۷}، مصرف‌گرایی^{۱۸}، غریزدگی^{۱۹}، بی‌هویتی^{۲۰}، خشک مقدس‌مآبی^{۲۱}، دین‌ستیزی و دین‌گریزی^{۲۲}، ماشی‌زدگی، و... مجموعه ویژگیهای جامعه ناهمگنی است، که آ‌احمد آن را در مدیر مدرسه توصیف می‌کند.

ناهمگونی فرهنگی و اقتصادی یکی از ویژگیهای ایران این دوره است. مدرسه کوچک آ‌احمد که کوچک شده ایران بزرگ است این ناهمگونی را نشان می‌دهد. در غریزدگی این جامعه را «جنگ تضادها» می‌نامند: تضاد سنت و مدرنیسم، تضاد دینداری و بیدینی، تضاد منافع غرب و شرق، تضاد فرهنگ بورژوازی تازه به‌دوران رسیده و فرهنگ روستایی کپرنشین^{۲۳} و تضادهای دیگر.

مدرسه در هدیه مدرسه

داورهای آ‌احمد درباره آموزش و پرورش در مقاله پلبشوی کتابهای درسی^{۲۴} و غریزدگی به‌وضوح آمده است. در تفرین زمین، هم‌گیزهایی به مدرسه می‌زند، اما تنها مدیر مدرسه است که به منظور تحلیل مشکلات آموزش تدوین شده است. دیدگاههای آ‌احمد در مدیر مدرسه ده‌سال بعد در غریزدگی تئوریزه می‌شوند، اساساً غریزدگی منشور اندیشه‌های آ‌احمد است.

درونمایه کلیه آثار او را می‌توان به نحوی منظم و طبقه‌بندی شده در این کتاب جست. ابتدا غریزدگی را مرور می‌کنیم: «در قلمرو فرهنگ مشهور است و همه می‌دانند که مدرسه‌های ما

کسارمند می‌سازند، یا دیپلمه بی‌کار، تحویل می‌دهند. در این حرفی نیست. اما آنچه اساسیتر است و نکته مانده این که مدرسه‌های ما غریزده می‌سازند. آدمهای همچون نقش بر آب می‌سازند. زمینه‌های آماده برای قبول غریزدگی تحویل می‌دهند. این است بزرگترین خطر مدارس ما و فرهنگ ما.»^{۲۵}

در جایی دیگر، آ‌احمد فصلی را به فرهنگ اختصاص داده و می‌نویسد: فرهنگ «دریچه‌ای که نگاه من همیشه در چهارچوب آن بوده است» و آن‌گاه به نقد نظام آموزشی پرداخته و اساسی‌ترین مشکلات آن را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«از نظر فرهنگ ما درست به علف خودرو می‌مانیم. زمینی باشد و دانه‌ای، از جایی دم باد، یا بر مقدار پرنده‌ای بر آن بیفتد و باران هم کمک بدهد تا چیزی بروید. درست همین جور. یا به قصد تظاهر یا... هیچ نقشه‌ای از پیش نیست. یا اینکه کجا چه نوع مدرسه‌ای لازم است... توجه به کمیت هنوز مسلط بر عقول فرهنگ است. و هدف نهایی فرهنگ؟ گفتم غریزده پروردن... تعیین ارزش استخدامی تحصیلات به دست مردمی که فقط می‌توانند خوراک آینده تشکیلات اداری باشند و برای ارتقا به هر مقامی محتاج یک دیپلم‌اند. هماهنگی در کار مدارس نیست... و تازه در برنامه مدارس هیچ اثری از تکیه به سنت، هیچ جاپایی از فرهنگ گذشته، هیچ ماده‌ای از مواد اخلاق یا فلسفه و هیچ خبری در آنها از ادبیات، هیچ رابطه‌ای میان دیروز و فردا، میان خانه و مدرسه، میان شرق و غرب، میان جمع و فرد... نیست! اما به‌هر صورت سالی در حدود ۲۰ هزار دیپلمه داریم و بگو تا بگردیم... خوراک آینده همه ناراحتها و عقده‌ها و بحرانها و احتمالاً قیامها. آدمهای بی‌ایمان خالی از شور و شوق، آلت بی‌اراده حکومتها. مشکلاتی کتاب درسی، کمبود معلم، ازدحام کلاسها، اختلاف سن و هوش و زبان و مذهب شاگردان، آموخته بودن و نبودن معلم به اصول آموزش و پرورش، دخمه بودن مدارس، بی‌تکلیفی ورزش و موسیقی در آنها و مسهمتر بسی هدف بودن فرهنگ. و پلبشوی برنامه‌ها. هنوز معلوم نیست که دبستان را برای چه باید گذارند و به چه هدف و برای رسیدن به کدام کارآمدیها؟ و دبیرستان را؟ و دانشگاه را؟»^{۲۶}

در این متن مشکلات اساسی آموزش و پرورش این‌گونه قابل طبقه‌بندی است:

۱. فقدان برنامه و برنامه‌ریزی در امر آموزش
۲. بریدگی از سنتها و فرهنگ بومی و عین

گذشته گرایان کور و باستانگرایی

۳. غلبه کمیت بر کیفیت

۴. ناهماهنگی میان مواد درسی و نیازهای

جامعه

۵. ناهماهنگی میان تعلیمات مدرسه و

تربیت در خانواده

۶. غریزدگی و یا تربیت آدمهای غریزده

۷. مشکلات مربوط به امکانات آموزشی

مثل کمبود معلم فضای آموزش و...

۸. نادرستی شیوه‌های آموزش و تربیتی

مشکلاتی که در غریزدگی پیرامون آموزش و

پرورش مطرح شده، محصول مشاهداتی است که

در مدرسه مدیر مدرسه بوده است. قطعاتی از این

کتاب را که مستقیماً به آموزش و پرورش پرداخته

مى خوانیم:

«صدوپنجاه تومان در کارگزینی کل سایه

گذشته بودم تا این حکم را به امضا رسانده بودم.

توصیه برده بودم و تازه دو ماه هم دویده بودم... در

کارگزینی کل سفارش کرده بودند که برای خالی

نبودن عریضه، رونویس حکم را به رویت رییس

فرهنگ هم برسانم که تازه این طور شد.»^{۳۶}

(رشوه و قانون شکنی در نظام اداری آموزش و

پرورش)

«باز باید برم گشتم به این کلاسها و انشاها و

قرائتها و چهارمقاله و قابوسنامه و سالنامه فرهنگ

و اینچور حماقتها»^{۳۷}

«مس شد حدس زد که چنین آدمی فقط

سرکلاس اول جرأت حرف زدن دارد و آن هم فقط

درباره آی با کلاه و صاد وسط و از این حرفها»^{۳۸}

(فقدان آزادی در کلاس درس)

«کلمات قرآن مطمئن و با تجوید کامل از

پنجره کلاس چهارم بیرون مى آمد... بانگ

مسلمانی آن غلطی، نه وقف بیجایی، نه ادغام

بیخودی. حتم داشتم که معلمش هیچکاره است.

حتماً شها به مجلس قرائت قرآن مى رود.

سوغات مدرسه‌های ما همین قدر هم آب و رنگ

ندارد. خیال اهالی آینده محل واقعا باید راحت

باشد.»^{۳۹} (پس حاصلی مدارس و دین فریب)

«قسمت بالای حیاط تور والیال بود که دو سه

جایش دررفته بود... و دور حیاط دیواری بلند.

درست مثل دیوار چین. سد مرتفعی در مقابل فرار

احتمالی فرهنگ.»^{۴۰}

«هنوز پشت دیوار نیچیده بودم که صدای

سوزوبریز بچه‌ها به پیشبازم آمد. تند کردم. پنج تا

از بچه‌ها توی ایوان به خودشان مى پیچیدند و ناظم

ترکهای به دست داشت و به نوبت کف دستشان

مى زد. خیلی مفرقاتی و مرتب. به هر کدام دو تا



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



چوب کف دودستان و از تو صفهای کلاسها تماشاچههای این مسابقه بودند. بچه‌ها التماس می‌کردند، گریه می‌کردند، اما دستشان را هم دراز می‌کردند. عادتشان شده بود... می‌دانم چه پوستی می‌کند و یا به میخ دستش می‌خورد که... نزدیک بود داد بزنم یا بالگد بزنم و ناظم را پرت کنم آن طرف.»^{۱۱} (انتقاد از شیوه‌های تعلیم و تربیت)

«... و ترسی هم از این نبود که بچه‌ها از علم و فرهنگ ثقل سرد بکنند.»^{۱۲} (بسی توجهی به فراگیری دانش آموزان)

«پرونده برق و تلفن مدرسه را هم از بایگانی بسیار محقر مدرسه بیرون کشیده بودم و خوانده بودم. اگر یک خرده می‌دویدی تا دوسه سال دیگر هم برق مدرسه درست می‌شد هم تلفنش... مدرسه آب نداشت. زنگ که می‌خورد هجوم می‌بردند به طرف آب. عجب عطش داشتند! صدبرابر آنچه برای علم و فرهنگ.»^{۱۳}

«حالا ناظم مدرسه داشت به من یاد می‌داد که به جای ۹ خروار زغال مثلاً هیجده خروار تحویل بگیرم و بعد با اداره فرهنگ کنار بیایم. هس هی.»^{۱۵}

«نمی‌دانم در مدرسه چه بود که بچه‌ها را به این شوق و ذوق جلب می‌کرد. هرچه بود مسلماً فرهنگ نبود. مسلماً به خاطر معلمها و درسهاشان و ناظم و مدیر با جواب سلامهای سرسالشان نبود... و خیلی زود فهمیدم که ظهر در مدرسه ماندن هم مسئله کفش بود. هر که داشت نمی‌ماند. این قاعده در مورد معلمها هم صدق می‌کرد.»^{۱۶}

«... تازه خیلی چیزها کشف می‌کردم. یکی اینکه جای معلمهای پیرپاتال زمان خودمان عجب خسالی بود! چه آدمهایی بودند! چه شخصیت‌های بی‌نام و نشانی و هرکدام با چه زبانی و با چه ادا و اطوارهایی مخصوص به خودشان و اینها چه جوانهای چلفتی‌ای! چه مقلدهای بسی‌دردسری برای فرنگی‌مآیی! نه خبری از دیروزشان داشتند نه از ملاک تازم‌ای که با هفتاد واسطه به دستشان داده بودند چیزی سرشان می‌شد. بدتر از همه بی‌دست و پایی‌شان بود. مثلاً به کله هیچ‌کدامشان نمی‌زد که دست به یکی کنند و کار مدرسه را یک هفته نه، یک روز، حتی یک ساعت لنگ کنند. آرام و مرتب درست مثل واگن شاه‌عبدالمصطیم می‌آمدند و می‌رفتند.»^{۱۷}

(غریزدگی و بی‌هویتی)
«... و چه وحشتی! می‌دیدم که این مردان آینده در این کلاسها و امتحانها آنقدر خواهند ترسید و مغزها و اعصابشان را آنقدر به وحشت خواهند انداخت که وقتی دیلمه بشوند یا لیسانسه

اصلاً نوع جدیدی خواهند شد. آدمی انباشته از وحشت، انسانی از ترس و دلهره. آدم وقتی معلم است متوجه این چیزها نیست. چون طرف مخاصم است.»^{۱۸} (شیوه نادرستی تربیتی در مدارس)

«حالا دیگر حتی وزرای فرهنگ هم اذعان می‌کنند که این اسمها و فرمولها و سنها و محفوظات جایی از عمر پسر از بیکاری فردای بچه‌ها را نخواهد گرفت: و ناچار باید در مدرسه هر بچه‌ای کاری یاد بگیرد. هنری، فنی، صنعتی تا اگر از تپه‌ها و کاغذپاره‌های قاپ‌گرفته کاری برنیامد و میزی خالی نبود کسی از گرسنگی نمیرد.»^{۱۹}

یادداشتها و مآخذ:

۱. جامعه‌شناسی ادبیات به چه کار می‌آید؟ روبراسکاریت، ترجمه مرتضی کتبی، مجله جامعه سالم، سال سوم، شماره دهم، صفحه ۶۳.
۲. گستره و محدود جامعه‌شناسی هنر، آرنولد هاورز، ترجمه فیروز شیروانلو، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۰.
۳. «گفتگو با سیمین دانشور»، کیهان فرهنگی، سال ۴، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۶، صفحه ۶۶.
۴. مدیر مدرسه، جلال آل‌احمد، انتشارات کتاب سعدی، قم، پاییز ۱۳۶۹، کلیه ارجاعات ما از این چاپ می‌باشد.
۵. مآخذ شماره یک.
۶. جمال میرصادقی، ادبیات داستانی، قصه، داستان کوتاه، رمان، بخش سوم.
۷. محمد جواد لاریجانی، رمان: رئالیسم و حقیقت، کیهان فرهنگی، سال ششم، شماره ۹، آذرماه ۱۳۶۸، ص ۲۴.
۸. هربرت مارکوزه، بعد زیبایی شناختی، ترجمه داریوش مهرجویی، انتشارات اسپرک، چاپ اول، ص ۴۳.
۹. مآخذ ۸.
۱۰. مآخذ ۹.
۱۱. میشل زرافا، ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی، ترجمه نسرین پروینی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۱۱.
12. A. Huxley's Brave New world.
۱۳. عبدالعلی دستغیب، نقد آثار جلال آل‌احمد، نشر ژرف، چاپ اول، ص ۱۸۷.
۱۴. مدیر مدرسه، ص ۱۶.
۱۵. جمشید ایرانیان، واقعیت اجتماعی و جهان

- داستان، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۱۷۶.
۱۷. همان، ص ۱۶۵.
 ۱۸. مدیرمدرسه، ص ۴۴، ۴۳.
 ۱۹. ایرانیان، ص ۱۶۴.
 ۲۰. عبدالعلی دستغیب، ص ۶۳.
 ۲۱. مدیرمدرسه، ص ۲۱.
 ۲۲. غریزدگی، ص ۱۰۹ الی ۱۱۱.
 ۲۳. ر.ک. مدیرمدرسه، ص ۸۳، ۸۴، ۸۳ و ۱۶ و ۲۳.
 ۲۴. همان منبع، ص ۴۹، ۳۷، ۳۸، ۳۵، ۴۳ و ۳۳.
 ۲۵. همان، ص ۶۰.
 ۲۶. همان، ص ۶۰ و ۶۲.
 ۲۷. همان، ص ۴۷، ۱۰ و ۱۱.
 ۲۸. همان، ص ۱۷.
 ۲۹. همان، ص ۲۹، ماجرای کشف عکسهای سکسی.
 ۳۰. همان، ص ۹۹، ۷۲، ۷۳ و ۱۰۲.
 ۳۱. همان، ص ۲۰ و ۴۶.
 ۳۲. غریزدگی، ص ۸۹.
 ۳۳. سه مقاله دیگر، جلال آل‌احمد، انتشارات رواق، چاپ سوم، تهران ۱۳۳۶، ص ۷۹.
 ۳۴. غریزدگی، ص ۱۰۶.
 ۳۵. همان کتاب، ص ۱۷۵.
 ۳۶. مدیرمدرسه، ص ۸.
 ۳۷. همان کتاب، ص ۱۱.
 ۳۸. همان، ص ۱۴.
 ۳۹. همان، ص ۲۰.
 ۴۰. همان، ص ۲۱.
 ۴۱. همان، ص ۲۹.
 ۴۲. همان، ص ۳۲.
 ۴۳. همان، ص ۳۴.
 ۴۴. همان، ص ۳۵.
 ۴۵. همان، ص ۴۲.
 ۴۶. همان، ص ۴۳.
 ۴۷. همان، ص ۷۲.
 ۴۸. همان، ص ۱۰۴.
 ۴۹. همان، ص ۱۰۱.